



زندگی پُر مخاطرہ فیلسوفان
جان دادن در راه ایده‌ها

کاستیکا برادانان | ترجمہ محمد معماریان



فهرست

تقدیر و تشکر	۱۱
معرفی	۱۵
مسئله مرگ و زندگی	۱۵
در آستانه مرگ	۱۹
فلسفه در مقام پیشه‌ای خطرناک	۲۰
اسطوره‌شناسی فلسفی	۲۴
مسئله این است: آخرین تمرین	۲۷
[۱] فلسفه به مثابه خودسازی	۲۹
مرد رنسانس	۳۰
خویشتن به عنوان «اثری در مسیر شدن»	۳۴
فلسفه در مقام هنر زندگی	۳۷
«باید زندگی‌ات را تغییر بدهی»	۳۹
زندگی‌های خودآموده، ویران شده، اما روایت‌پذیر	۴۵
فلسفه و زندگی‌نامه	۴۸
اختراع خلوت	۵۰

۱۸۹	[۵] و فیلسوف شهید این گونه خلق می شود
۱۸۹	لوازم
۱۹۱	روی صحنه
۱۹۵	هنر طنز تلخ
۱۹۹	مرگ و روایت
۲۰۰	یکی از باستانی ترین هنرها
۲۰۴	در باب استادان و شاگردان
۲۰۷	سایر فرزندان سقراط
۲۱۰	یک «رسوایی»
۲۱۶	وجود آبرونیک
۲۱۸	جای نمایش فداکاری
۲۲۴	جایی که فیلسوف سر ظالم کلاه می گذارد، به مرگ کلک می زند و اسطوره می شود
۲۲۹	ضمیمه
۲۲۹	خندان جان دادن
۲۳۵	پی نوشت ها
۲۵۷	منابع
۲۷۵	نمایه

۵۹	[۲] لایه اول
۵۹	شخصیت گریزیا
۶۱	«فلسف یعنی یادگیری چگونه مُردن»
۶۵	شگرد مصری
۶۷	تقلید سقراط
۶۹	خودنگاره با اسکلت بازو
۷۳	کتاب معماها
۷۷	هستی معطوف به مرگ
۸۱	پرتزه ایوان ایلچ در مقام دازاین
۸۴	مشغله مُردن
۹۰	مرگ به مثابه تشرّف عرفانی
۹۹	بازی زندگی و مرگ
۱۰۹	[۳] فلسفه متجسم
۱۰۹	در باب تن ها و فیلسوف ها
۱۱۳	خُردشدن
۱۲۴	انتخاب مرگ
۱۳۵	«جان دادن در راه خدا» و «جان دادن در راه ایده ها»
۱۴۰	هنر گرسنگی
۱۴۴	شوق سوزان مرگ
۱۴۹	مُردن برای کشتن
۱۵۳	[۴] لایه دوم
۱۵۳	چیزی عینی
۱۵۵	مرگ میان خطوط پنهان می شود
۱۵۸	رام کردن مرگ
۱۶۰	فیلسوف مشتعل
۱۶۶	فیلسوف برج بلند لندن
۱۷۰	یک فیلسوف دیگر، یک زندان دیگر
۱۷۴	«عدم تسلاي» فلسفه
۱۷۸	خدای زندانبان
۱۸۲	آشفته بازار
۱۸۴	چگونه یک شهید بسازیم؟

[۱]

فلسفه به مثابه خودسازی

[فلسفه] یک نگرش عینی و سبک زندگی معین است که کل وجود را درگیر می‌کند. بنیاد عمل فلسفی صرفاً سطح شناختی نیست، بلکه سطح خویشتن و هستی است. این یک جور شدن است که ما را پُرتر و بهتر می‌کند. تحولی است که کل زندگی مان را زیوروی می‌کند، یعنی کسی که آن را از سر می‌گذرانند زندگی اش تغییر می‌کند. فرد را از وضع غیراصیل زندگی، که ناخودآگاهی بر آن سایه انداخته و نگرانی به ستوهش آورده است، به وضع اصیل زندگی ترفیع می‌دهد که در آن به خودآگاهی می‌رسد، یعنی بینشی دقیق از دنیا، آرامش درون و آزادی.

پی‌یر آدو

گر این فصل معرفی اولین شخصیت اصلی داستان است: فیلسوف. کار ساده‌ای هم نیست، چون فیلسوف این قصه یک معلوم ابدی، یک شخصیت حاضر و آماده نیست که بشود گهش کرد، ورنه اندازش کرد و معرفی اش کرد. این چهره یک وجه سیال متمایز دارد؛ او همیشه «در مسیر شدن» است، شخصیتی که دم‌به‌دم ساخته می‌شود. چنین فیلسوفی بودن یعنی

مشغول خودسازی باشید تا زمانی که زنده‌اید، تا هنگامی که با بزرگ‌ترین پروژه خودسازی‌تان مواجه شوید: مرگتان. فیلسوفی که تصمیم می‌گیرد به‌خاطر تفلسفش جان بدهد خودسازی را تا نهایت عواقبش پیش می‌برد. آن را نه تنها در حیات، که (به‌ویژه) در مرگ مشق می‌کند. به همین خاطر، هر قدر هم ثبت و ضبط شخصیت او دشوار باشد، بالاخره کاری هم از دستمان برمی‌آید. اگر خودسازی را دقیق بررسی کنیم، شانس آن را داریم که به اصطلاح مُچ او را حین ارتکاب عمل بگیریم.

مردنسانس

در تابستان ۱۴۸۶ میلادی، جیوانی پیکو دِلا میراندولا^۱ (۱۴۶۳-۹۴) فقط ۲۳ سال داشت، اما آماده نجات دنیا بود. او، که تازه از پاریس برگشته بود، دست‌به‌کار پروژه‌ای منحصربه‌فرد و آرمان‌شهری شد، یک سنتز عظیم الهیاتی-فلسفی که در آن همه نظرات و اگر دربارۀ هر مسئله مهمی آشتی داده می‌شد و هرگونه تعارض ایده‌ها برای همیشه حل‌وفصل می‌شد. این پروژه قرار بود همه جنگ‌های مذهبی، مناقشه‌های علمی و مناظره‌های فکری را تا ابد خاتمه دهد. به‌عنوان بخشی از این پروژه، پیکو هرکسی را که در جهان کاتولیک اواخر قرن پانزدهم برای خودش کسی بود به مناظره عمومی در رُم دعوت کرد. حتی قول داد که اگر کسی قبول کند که بیاید، هزینه‌های سفرش را بدهد. قرار بود این آخرین مناظره تاریخ باشد که پس‌ازآن دلیلی برای مناظره‌های دیگر نماند.

ولی پیکو، سر‌راهش به رُم، خودش هم جنگ کوچکی به پا کرد. در آرتزو، زن جوان اشراف‌زاده‌ای به نام مارگریتا را بُود (البته خانم هم چندان مقاومتی نکرد) که از قضا همسر آقایی به نام جیولیانو ماریوتو مدیچی^۲ بود. منازعه‌ای به پا شد، چیزی نمانده بود که شوهر غیرفیلسوف مارگریتا او را بکشد و پیکو سر از زندان درآورد که از قضا خود جناب لورنزو مدیچی^۳ او را نجات داد. پس از التیام زخم‌هایش، بالاخره راهی رُم شد و مدتی بعد

1. Giovanni Pico della Mirandola

2. Arezzo

۳. Giuliano Mariotto de' Medici: فرزند سوم لورنزو مدیچی [ویراستار].

۴. Lorenzo de Medici: دولتمرد ایتالیایی و حاکم پرنفوذ فلورانس در نیمه دوم قرن پانزدهم. او هوادار فرهنگ دوره رنسانس و مشهور به لورنزوی شکوهمند بود [ویراستار].

در همان سال مانیفستش را در این قالب منتشر کرد: «نهند نظر دیالکتیکی، اخلاقی، فیزیکی، ریاضی، متافیزیکی، الهیاتی، جادویی و کابالایی، از جمله آرای خودش و سایر خردمندان کلدانی، عرب، عبری، یونانی، مصری و لاتین». لازم به ذکر نیست که این پروژه به شکست انجامید. عمده محتوای آن مانیفست اساساً کافرانه بود که طبعاً سودی به حالش نداشت. پاپ اینوسنت هشتم^۱، که تاب نمی‌آورد کسی کمال عقاید مسیحی را زیر سؤال ببرد، فوراً مناظره را منتفی کرد. برخی از نظریه‌های پیکو علناً کُفرآمیز حساب می‌شد و دادگاه تفتیش عقاید دست‌به‌کار تفحص رسمی شد. آن مناظره قرار نبود برگزار شود، این هم از عاقبت صلح فلسفی جهان شمول.

بااینکه نهند نظریه^۲ به هدف اصلی‌اش نرسید، پروژه پیکو یک پیامد مهم (گرچه شاید ناخواسته) داشت؛ کار او چشم‌انداز جدیدی درباره وضعیت بشر طرح کرد. پیکو برای معرفی پروژه‌اش متنی با عنوان خطابه‌ای در باب شأن آدمی^۳ نوشت. او در این متن داستان خلقت را، البته با یک پیچش داستانی، تعریف کرد:

خدای پدر، آن معمار برتر، ساخت خانه کیهانی‌اش را که به تماشا نشسته‌ایم... بنا به قواعد حکمت رمزآلود خود تمام کرده بود. منطقه بالای آسمان‌ها، قلمروهای آسمانی، را با هوش آراسته بود... اما وقتی کارش تمام شد، آن استادکار میل داشت کسی بود که در طرح چنین کار عظیمی تعمق کند، زیبایی‌اش را دوست بدارد و در گستره‌اش پرسه بزند... در نهایت، به فکر خلقت آدم افتاد. اما بین کهن‌الگوهای حضرتش چیزی نبود که از آن اولادی بسازد، در خزانه‌هایش هم چیزی نبود که به‌عنوان میراث به پسرش بدهد، در کرسی‌های تمام جهان هم جایی نبود که پسرش بنشیند و در کیهان تعمق کند. اکنون همه چیز کامل بود؛ همه چیزها به رده بالا، میانی و پایین تفویض شده بود. (میراندولا، ۱۹۴۸: ۲۲۳-۴)

نکته حیاتی در روایت پیکو آن است که انسان نه تنها چنان‌که سفر پیدایش مدعی است تاج خلقت نیست، بلکه زائد به نظر می‌آید؛ ما کنار گذاشته شده‌ایم. به‌واقع، خلقت خدا گویا بدون انسان‌ها کامل است. در کیهان هیچ جایگاه ویژه‌ای نداریم و

1. Pope Innocent VIII

2. *Nine Hundred Thesis*

3. *Oratio de hominis dignitate (Oration on the dignity of man)*